

# نقشه المصذور

جناب فخرات نصاب شارژ دافر دولت فخریه امپراطورے و پادشاهی اطربش و مجارستان مقیم دربار دولت علیه که گویا در قلیل زمان توقف در دربار ایران زبان فارسی را بخوبی آموخته اند در این اوقات مسافرتی به مازندران نموده و شرح مسافرت خود را بزبان فارسی برشته نظم آورده و آن منظومه را اینک با دارة انطباعات فرستاده خواهش درج در (اطلاع) فرموده اند. اگر چه این روزنامه را نقل و نگارش اشعار مرسوم نیست مگر شعرے که متضمن مطالبی سودمند و مفید برای عامه مردم باشد، ولی چون گزیری از پذیرفتن خواهش و قبول فرمایش جناب معزی الیه نبود محض تشویق خاطر دانش پژوه ایشان ذیلا مندرج میشود و البته بر مطالعه کنندگان پوشیده نخواهد بود کسیکه تازه بزبان فارسی مربوط و متکلم شده و نخستین بار باشد که شعر سراید کمال هنر را در نظم این اشعار <sup>بشکاه علوم انسانی و مطالعات ادبی</sup> نموده است. و این نکته را باید دانست که ادباء و دانشمندان <sup>تأقوانت</sup> که <sup>بلسان</sup> خودشان شعر میسر آیند فقط رعایت قوافی را در شعر مینمایند و چندین مراعات وزن در منظوماتشان نمی‌شوند

## منظومه :

شنیدم که جایی در مازندران

ماهی آزاد دارد فراوان

پرسیدم : که دور راه است از طهران ؟

جواب دادند : بیست ساعت با کاروان

رفیق دو نفر بود: یکی از آنها ،  
باسم ضیاء بیک در دنیا نیستش نا  
دیگر فرزند کنت بود درویش مشهور  
نزد ظهیر الدوله در تشریفات مامور  
با قاطر و چادر حرکت میکردیم  
در روز اول به بومهن رسیدیم  
جای با صفائی است بهشت مانند  
از آن جا پنج فرسخ است نا دماوند  
چشمه ها بسیار خوب است مثل آب زمزم  
پید مجنون سایه دارد و علف فراهم  
ضیاء بیک گفت : این جا باید ماند هشت نه شب  
که از آب و هوا سیر شود دل و لب  
باو گفتم : اے ضیاء دوست قدیم  
سبزده فرسخ راه به سیاه بیشه داریم  
گفت : صبح باید رفت و بعد از ظهر نهار  
چادر در پلور زدیم و کادر خود را لب لاری  
ماهی گرفته شد و بزغال گویا دماوند  
ضیاء بیک رفت شکار فیل ، مست مانند  
شام بشمار خوب خوردیم سه جور گوشت و چلو  
شراب بر دو هم بود و آب جو  
شب آنقدر سرد بود که از زکام ترسیدیم  
صبح بیدار شده مثل بید لرزیدیم ،  
سوار قاطر شدیم شاد و خوشحال



ضیاء مال را هی کرد تیز مثل مرال  
 سر کوه رسیده هی شوخی میگردیم  
 آنطوان هم تصنیف خوانده بسیار خندندیم  
 اما چون آفتاب زد اوقات تلخ شده  
 ضیاء یک رنجیده شد چون نو گر نبوده.

از آثار شاهزاده افسر

( انتخاب رفیق )

بروز گار جوانی بیازمای کسان  
 بین فرشته خصالتد یا که دیووددند  
 برای عمر رفیق شفیق گسچین کن  
 ز مردمی که هنر پیشه اند و باخردند  
 ملامت نکنند از بدند خویشانت  
 با اختیار برآی تو منتخب نشدند  
 ولی به نیک و بد هم نشین تو مسئولی  
 بهم نشینی مردم با اختیار خودند  
 معاشران تو گر چند آن ز خوبانند  
 غمت مباد که اینای روز گار بدند!

اثر آقای میرزا محمدعلی خان کهنوزبان

پیری و جوانی

جوانا ندانی تو قدر جوانی  
 که در نعمتی قدر نعمت ندانی  
 شنیدم که پیری خردمند میگفت  
 جوانی بتو جاودانی نماند  
 جوانی بتو جاودانی نماند  
 مراد دل خویش امروز بر گیر  
 بدوران پیرے رسیدے بیابی  
 تو را کامرانی سزد زانکه داری  
 در ایام پیری ندانی که چونی  
 که اندر جوانی کنی کامرانی  
 که مردن بود خوشتر از زندگانی  
 دلی بر نشاط و رخی ارغوانی  
 دلی ارغوانی رخی زعفرانی!